

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و
صلی الله تعالى على سيدنا و نبينا ابی القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين
المعصومين لاسيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و
اللجنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث رسید به قسم سوم از اجزاء تحلیلیه. قسم سوم این هست که آن جزء مشکوکی که
شک داریم شرط هست برای واجب یا نه، امر مستقلى نیست یعنی وجود منحاى مستقل
ندارد، اما به خلاف قسم ثانى که مقوم نبود، جزء ماهیت نبود این مقوم است. مثل این که
نمی‌دانیم مولا مثلاً به جنس امر کرده یا به نوع، که شک می‌کنیم آن فصلی که منوع است
آیا آن هم جزء متعلق حکم است؟ جزء موضوع حکم است یا نه؟ یا مثلاً نوع است یا صنف
است؟ که تقوم صنف درحقیقت خب به آن قید هست یعنی صنفیت آن به آن درست
می‌شود. حالا مثلاً در فقه در باب تیمم این بحث هست که «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»
(نساء/43) مفاد صعيد چى هست؟ مطلق وجه الارض است یا خصوص تراب است؟ یعنی
وجه الارض یا یک قیدی یک فصلی که می‌شود تراب.

س: فصل نه عرض خاص است ...

ج: نه فصل انواع است دیگر ...

س: نه آن که ...

ج: حالا این‌ها به آن اصطلاحات خیلی چیز منطقی نمی‌خواهد این‌جا صحبت بشود.

س: نوع و صنف هم فرمودید از همین قسم است؟

ج: آره، از همین قسم قرار دارد.

س: از باب این که مقومیت صنفیت است این؟

ج: بله بله

س: خب این ضرورت به شرط محمول است که.

ج: نه دیگر یعنی ...

س: چرا دیگر، هر چیزی را بخواهی خودش را در نظر بگیری آن مقومش هست ...

ج: نه این‌طور نیست. یعنی صنف بما هو صنف حکم رفته باشد روی آن. حتی انسان و
زید هم از جزء همین قرار دادند مثل انسان و زید.

س: یعنی عرضی‌ها را شما با این تفصیل همه را ...

ج: ببینید می‌گویم توی این قالب منطق آن‌جور نروید به آن خط‌کشی‌های فقط آن‌جا.

س: نه به همان خط‌کشی‌ها هم درست است حاج آقا، چرا درست نباشد؟ وقتی که ...

س: از صنف عرضی اگر ...

س: نه نه، آن‌که مصنف صنف هست بما هو صنف وقتی ...

ج: خب همه‌ی این‌ها را، اشکال این است همه‌ی این‌ها را به این‌جوری بخواهی نگاه کنی همه را می‌توانی داخل کنی ...

س: نه نه ...

س: می‌گوید ضرورت به شرط محمول می‌کنی ...

س: قبلش این بود که رفع اعتنا روی رقیه می‌رود قیدش مؤمنه است.

ج: مثلاً هاشمی، می‌گویند هاشمی مثلاً یا ...

س: مقومیت هاشمیت می‌شود، آن‌که ضرورت به شرط محمول همین‌طور است دیگر.

ج: ولی مقصود به خدمت شما عرض شود که ..

س: آن‌وقت تفاوتش چی می‌شود آن‌وقت با این تفصیل ...

ج: حالا آن از ادله‌شان باید، خلاصه جاهایی که حالا توی ادله‌شان که نگاه کنیم.

خب در این قسم هم یا به مثالی که محقق خوئی زدند این است که مثلاً می‌داند مولا امر، نمی‌داند گفت که اشتر لی حیواناً یا گفت اشتر لی فرساً؛ مولا به عبدش نمی‌داند عبد حالا شک کرده الان هم دسترسی به او ندارد که از او سؤال بکند، نمی‌داند گفت یک حیوان برای من بخر خب هر چیز برود بخرد، قاطر بخرد، اسب بخرد یا بقر بخرد، غنم بخرد، ابل بخرد یا نه گفت فرس بخر، یعنی حیوان متصف به فصل فرس. حالا در این‌جا وظیفه چی هست؟ اشتغال است یا برائت است. این‌جا هم فعلاً حالا دو نظر رئیسی وجود دارد تا ببینیم مفضلی پیدا می‌شود یا نه؟ یک قول قولِ برائت است که این قول مشهور شاید بین الاصحاب هست در این صورت و یک قول قولِ به لزوم احتیاط هست که ما باید همان نوع را یا همان صنف را بیاوریم. دو دلیل حالا در کتاب ذکر شده برای کسانی که قائل به احتیاط هستند. دلیل اول فرمایش محقق خراسانی قدس‌سره هست که ایشان قائل به احتیاط هست در سؤال. بیان ایشان همان بیان سابق است که این‌جا هم قهراً اعاده می‌شود.

حاصل بیان محقق خراسانی این هست که برائت نیاز دارد به انحلال که اقل بشود قدر متیقن و معلوم، اکثر آن امر زائد بشود مشکوک تا آن از آن برائت جاری کند و این انحلال در مقام ممکن نیست. چرا؟ برای خاطر این‌که جنس با نوع با فصل متحد است، در خارج متحد است، عقل است که این را تحلیل می‌کند تفکیک می‌کند؛ اما در عالم تحقق و در عالم عین این اتحاد دارد. و این جنسی که با فرس هست با فرس متحد است و این جنس

با حیوانیتی که با بقر و غنم و فلان و فلان هست متغایر است. وقتی این طور شد که پس ما یک امر واحدی که در همه باشد و هرچی مولا اراده کرده باشد مسلّم او اراده شده این جا نداریم چون طبایع متباین است. اگر حیوانیت، احتمال می دهیم مطلق حیوان گفته، احتمال می دهیم خصوص فرس گفته، آن جا احتمال می دهیم مطلق وجه الارض فرموده یا تراب فرموده. خب وجه الارض این جنس است، این وجه الارض متحد است با تراب در مورد تراب. این جا دو چیز نداریم بگویم این مقدارش مسلّم است آن یکی اش مشکوک است، متحد است یک چیز هست عین هم هستند. پس وقتی به خود فرس نگاه می کنی این جا دو چیز نداریم که بگویم یک بخش اش متیقن است، مسلّم است مراد مولا هست یک بخش اش ... یک چیز است، مثل یک واحد بسیط؛ این جا که نمی شود تحلیلش کرد به یک متیقن و یک مشکوک که. حیوانیت این جا را هم وقتی نگاه کنیم با حیوانیتی که در بقر است، غنم است، کذا هست یا وجه الارضی که در شن است، در سنگ است، در رمل است و هکذا و هکذا، این باز در هر کدام جدای از دیگری است، علتش هم همان اتحاد هست. وقتی که حیوانیت با فرس عین فرس است، حیوانیت با غنم هم عین غنم است، آن وقت می توانیم بگویم غنم با بقر یکی هستند؟ قهراً این ها جدا هستند متعدد هستند. به این بیان محقق خراسانی قدس سره می فرماید ما این جا قدر متیقن نداریم، در این جاها ما انحلال نداریم تا شما بتوانید بگوید که خب این معلوم است، آن مشکوک است پس آن قضیه ی منفصله که یا هذا یا هذا از بین می رود نه، هذا مسلّم هذا مشکوک این را نداریم، انحلالی این جا نیست. این بیان محقق خراسانی قدس سره. خب می فرمایند جواب هایی که آن جا دادیم همان جواب ها این جا هم خدمت ایشان عرض می شود.

بیان دوم بیان محقق نائینی قدس سره هست؛ آقای نائینی می فرماید این موارد قسم سوم، مردّ آن در واقع به تعیین و تخییر است و متباین است، به این توضیح که فرموده است که: «جنس لا تحصّل له الاّ بالفصل» جنس هیچ وقت خودش بما هو جنس بدون هیچ فصلی تحصلی ندارد، تحقق وجودی ندارد. پس با فصل یا فرس است یا غنم است یا کذا است یا اشرف مخلوقات انسان است، حیوان. وجه الارض هم همین جور، وجه الارضی باشد نه ریگ باشد نه سنگ باشد نه نمی دانم شن، نه تراب باشد، این هم نداریم. بالاخره توی یکی از این ها هست، با یکی از این ها هست، تحصّل آن این جوری است. این یک مقدمه.

مقدمه ی ثانیه این است که چون این چنینی است مولا در مقامی که می خواهد روی او حکم بیاورد نمی شود آن را تعقل و تصور کند حکم روی خودش بیاورد روی جنس، الان متمیّزاً به فصل، با یک فصلی. پس قهراً شک ما این جا برمی گردد که آیا آن را با خصوص این فصل دیده که می شود فرس یا در آن مثال می شود تراب، یا این که او را با مطلق فصول دیده؟ که اگر با مطلق فصول دیده باشد ما مخیر هستیم هر کدام را بیاوریم، فرس را بیاوریم یا آن ها را ... اگر با خصوص این فصل دیده باشد خب دیگر متعین است که این را بیاوریم، پس در این جا تکلیف مولا مردد می شود بین تخییر و تعیین و ما در موارد تعیین و تخییر مطلقاً به جمیع صورّه قائل به چی هستیم؟ به تعیین، که حق حاکم است به این که باید آن را بیاوریم، آن معین را بیاوریم. بعد آقای نائینی قدس سره این جا به تناسب همین مطلب وارد می شوند در بحث تعیین و تخییر، صور آن را بیان کردن، احکام آن را بیان کردن؛ محقق خوئی هم به همین شکل تبعاً للاستاذ می فرمایند چون این بحث بحث مهمی است خیلی در فقه اثر دارد در این ها، ما هم وارد بحث تعیین و تخییر می شویم. و خب قهراً در این کبریات با آقای نائینی موافقت ندارند و ایشان قائل به براءت می شوند؛ منتها حالا من یک تورقی کردم یک خرده گم شده دیگر حالا جواب دادن به آقای نائینی رفتند توی

آن بحث، خودمان باید استخراج کنیم که جواب ایشان به آقای نائینی حالا مستقیماً مباشراً دیگر چی می‌شود؟

س: به هر حال یک پله بحث را ارتقاء دادند نسبت به آخوند دیگر؟ این جوری خارج را محاسبه کنند و این‌ها نبود، مقام جعل است منتها با این نکته که ...

ج: بله تعیین و تخییر است.

بعد خب از نظر منهاج بحث، بزرگان بعدی این‌ها را جدا کردند، نه این‌که بحث تعیین و تخییر را ما یک بحث تطفلی، این جوری یک بحث تطفلی می‌شود دیگر، حالا به این تناسب ما حالا وارد آن بشویم، نه آن خودش بحث تعیین و تخییر این هم یک موارد شک است دیگر، یعنی نمی‌دانیم تعیین است یا تخییر است؟ خب آن هم خودش باید عنوان داشته باشد بحث جدا از آن انجام بشود، کما این‌که خب عده‌ای از بزرگان منم شهید صدر این را جدا بحث کردند هم در حلقات هم در بحوث و بزرگان دیگر هم آن را بحث جدا بعضی از بزرگان. خب حالا ان شاء الله، سبک این است یعنی می‌خواهم بگویم مطلب، مطلب را دارند ولی به این شکل توی یک بحث دیگری گفتند خب این حالا پس آن هم چون مهم است بنحو بحث می‌کنیم.

خب این فرمایش محقق نائینی قدس سره هست که ایشان نقل می‌کند، ما دیگر این‌جا چون ایشان شاگرد آقای نائینی هست و مقرر آقای نائینی هست خود کلام ایشان در این‌جا بغینا از این‌که حالا برویم به تقریرات‌ها نگاه بکنیم، چون خود ایشان مقرر است دیگر، مقرر آقای نائینی هست. «و أما المحقق النائینی رحمه الله فذكر ان الجنس لا تحصل له في الخارج الا في ضمن الفصل، فلا يعقل تعلق التكليف به، إلا مع أخذه متميزاً بفصل فيدور امر الجنس المتعلق للتكليف بين كونه متميزاً بفصل معين أو بفصل ما من فصوله. و عليه فيكون المقام من موارد دوران الأمر بين التعيين و التخيير، لا من دوران الأمر بين الأقل و الأكثر، لأنه لا معنى للقول بأن تعلق التكليف بالجنس متيقن و إنما الشك في تقيده بفصل» که برائتی‌ها این جوری می‌گویند «بل نقول تقيده بالفصل متيقن» می‌دانیم این را با یک فصلی حتماً در نظر گرفته، نمی‌شود بدون آن. این تقریر قبلی که مثلاً آقای خوئی می‌فرمود می‌دانستیم جنس را که مسلّم به آن توجه کرده حالا نمی‌دانیم علی نحو الاطلاق یا نه تقييد، اطلاقش برائت ندارد تقييدش برائت دارد، اصل بلا معارض جاری می‌شود، این‌جا نمی‌شود چنین حرفی را زد، اصلاً نمی‌شود جنس را همین‌طور به آن توجه بکند.

«لما ذكرناه من عدم معقولية كون الجنس متعلقاً للتكليف إلا مع أخذه متميزاً بفصل، فيدور الأمر بين التخيير و التعيين. و العقل يحكم بالتعيين، فلا مجال للرجوع إلى البراءة عن كلفة التعيين» خب «ثم إنه رحمه الله قسم دوران الأمر بين التخيير و التعيين إلى أقسام ثلاثة، و اختار في جميعها الحكم بالتعيين» خب این فرمایش ایشان.

به حسب ظاهر امر استدلال استدلال تمامی به نظر نمی‌رسد و این‌جا هم کأنّ خلط بین تحقق و تحصل و مقام جعل باز رخ داده. بله جنس در مقام تحصل و تحقق در خارج این بدون فصل تحصل پیدا نمی‌کند اما نمی‌شود لحاظش کرد؟ بله مولا می‌داند عبد وقتی می‌خواهد بیاورد نمی‌شود الا در فصل ضمن فصول بیاورد. مثل این‌که امر به ذی‌المقدمه که می‌شود مولا می‌داند هیچ‌کس نمی‌توند این را بدون این مقدمه بیاورد، اما معنایش این نیست که باید مقدمه را لحاظ کند، آن مقام امتثال است، مقام ایجاد است. مولا می‌بیند

حیوان مصلحت دارد فصول هیچ دخالتی ندارد، خب می‌گوید این حیوان را می‌خواهم، او البته وقتی می‌خواهد برود بیاورد در ضمن یک فصلی باید، با یک فصلی بیاورد، نمی‌شود بدون فصل بیاورد. آدم ...

س: ولو در ظاهر بیان می‌خواهد مقام را جعل را ملاحظه کند ولی باز هم مقام خارج است ..

ج: نمی‌داند آدم این جاها چه جور در ذهن شریف محقق نائینی چنین استدلال شده.

س: خب این طوری تمام معقولات ثانویه منطقی را هم این‌ها نمی‌توانند دیگر تصور بکنند با همین نگاه. یعنی ایشان نمی‌تواند اساساً جنسی را تصور بکنند.

ج: جنس آره، ما می‌گوییم چرا می‌گویی تعقل؟ مقام تصور مقام آوردن حکم، مقام توجه نفس به جنس و حکم آن را هم می‌آورد روی جنس، می‌گوید من این را می‌خواهم چون این قابل تحقق است، قابل امتثال که هست. او می‌تواند برود ظن با هر فصلی خب قابل امتثال است این.

س: بعد اساساً نسبت به مطلق هم ایشان دوباره باز همین تصورش مشکل پیدا می‌کند، یعنی اطلاق و تقیید را هم زیر سؤال می‌برد دیگر، اصلاً باب اطلاق و تقیید را ایشان باید یک‌جوری منسد بکنند.

ج: نه نه، خب چون جاهایی که تحصل آن ممکن هست یعنی جنس را فرض کن مثلاً انسان، می‌گوید انسان را می‌شود تصور بکنی، حالاتش دیگر دخالت ندارد، حالا انسان قائم باشد، فائد باشد، سفید باشد، سیاه باشد، کجایی باشد، چند ساله باشد، فلان باشد، این‌ها که عیب ندارد این‌ها طواری است، آن‌جا تعقل انسان ممکن است؛ ولیکن تعقل جنس و فصل چون جنس بلا فصل لا تحقق له لا تحصل له این‌جا را اشکال می‌کند ایشان، می‌گوید این‌جا نمی‌شود. خب همین‌جا هم اشکالش همین است که نه درست است این تحصل مال خارج است، اما توجه نفس به جنس کما این‌که توجه آن به فصل، فصل هم بدون جنس در خارج تحقق ندارد.

س: آقا ایشان دارد می‌گوید که هر جا شما بخواهی یک چیزی را تصور بکنی برای این‌که مکلف آن را انجام بدهد، برای این‌که فعل مکلف باشد، فعل مکلف خواه ناخواه حتی توی عالم لحاظ باید نشئه فعلیتش را شما ببینید، حتی اگر بخواهی علی نحو اطلاق ببینید، علی نحو اطلاقش هم مخصص است و ممیز به فصل است منتها به فصل ما به تعبیر ایشان، درست است؟ یعنی ایشان می‌گوید حیوان را هم اگر بخواهم علی نحو اطلاق به عنوان عمل به موضوعات تعلق تکلیف مکلفم و عیدم ببینم باید ممیز به اصل ما خلاصه ببینم. وقتی این طوری شد همین حرف ایشان است دیگر ...

ج: خب ایشان فرموده، ما می‌گوییم نه این‌جوری نیست ..

س: خب حالا همین را می‌خواهم عرض کنم، این‌جا شما می‌فرمایید که چی؟ یک جواب این است می‌گویند که ما در عالم لحاظ اصل حیوانیت را لحاظ می‌کنیم، ایشان اشکال می‌کند می‌گوید من اصل حیوانیت را چطور می‌توانم تعلق تکلیف به آن بدهم برای فعل مکلف در حالی که می‌دانم لا قدرة لتحقق الحيوان الا بفصل ما؛ پس نفرمایید مطلق حیوان بدون حتی فصل ما متعلق حرف را بزنید بگویند که بفصل ما بودنش لاجرم

است، ذاتی است، تعلق تکلیف است برای این که فعل بنده بشود و من مولا فعل مکلف را که می‌خواهم تصویر بکنم باید متعلق باشد که ولو بفصل ما نه بفصل خاص، بفصل ما ...

ج: ببینید مولا برای جعل حکم نیاز دارد به چی؟ به این که حامل مصلحت چی هست و قابل امتثال هست یا نیست؟

س: طوری نیست چی را می‌خواهد؟ آقا محمول فلسفی را که نمی‌خواهد که ذات مصلحت ببیند که فعل من را باید

ج: صبر کنید، می‌دانیم اجازه بدهید، اگر می‌بیند وجه الارض کفایت می‌کند برای، بحیث که لو کان ممکناً که وجه الارض بدون این فصول باشد مصلحت محقق می‌شود ...

س: این که قطعاً ...

ج: حالا صبر کنید نه نه ...

س: که بگویید وجه الارض ولو این که وجه الارضی ...

ج: بله اگر می‌شد به فرض محال، بابا معنای مصلحت همین است به فرض محال اگر می‌شد مثلاً حیوان ورق‌لنبد در خارج بلا فصل ...

س: مگر ما می‌خواهیم فرض محال را بکنیم؟ مگر ما می‌خواهیم ...

ج: نه نه

س: اگر می‌شد

س: اگر می‌شدی که نمی‌شود؟ خب اگر نمی‌شدی که نمی‌شود می‌خواهید مطلقاً شارع را درست کنید، من دوران امر هستم بین ...

ج: اجازه بدهید من حرفم تمام بشود بعد؛ وقتی می‌بیند به آن که حامل مصلحت هست نفس الجنس است، فصول هیچ دخالتی ندارد این من ناحیه؛ من ناحیه آخری اگر من تکلیفم را بیاورم روی این جنس قابل امتثال است.

س: در هر جایی که باشد.

س: به فصل إما او بدون

ج: به هر فصلی می‌تواند این را موجود کند

س:

ج: خب دیگه چه احتیاج دارد به این که بیاید؟ چه احتیاج دارد که در مقام تعلق حکم فصل را هم دخیل کند، آن مال تحقق خارجش است.

س: به خاطر این حاج آقا، به خاطر این، ببینید حاج آقا، به خاطر این

ج: آقای عزیز! مثل این که شما بگویید تحیر،

س: من که می‌خواهم تحیز

ج: تحیز، قابل، بلاتحیز که نمی‌شود

س: حتماً باید بیاید توی جعلش

ج: باید بیاید توی جعلش، خب نیست دیگه، این‌جا هم همین جور است. می‌گوید جنس حامل مصلحت است، قابل امتثال هم که هست. بله بخواید تحقق پیدا کند؛ مثل مقدمات افعال می‌ماند که می‌بیند که اگر گفت «کن علی السطح»، این نمی‌شود الا به چی؟ به این‌که یا نصب سلّم بکند یا تدرج از پله بکند یا بپرد مثلاً، خب این‌هایش را که دیگه نمی‌آورند که، ولو این‌که می‌داند آن فعلی لایتحقق من العید الا به استخدام یکی از این چیزها، این‌جا هم می‌داند این جنس را نمی‌تواند از او تراوش کند الا به این‌که در ضمن فصلی

س: ولی لازم نیست این‌ها را

ج: ولی لازم نیست این‌ها...، حالا فلذا شک می‌کنی که تکلیف او می‌دانیم به جنس خورده، در مقام جعل این را در نظر...، آیا متفصل به فصل کرده یا نکرده؟ فصل خاص؟ برائت جاری می‌کنیم.

س: آقا مگر حکم شارع به صورت مثلاً تأخر رتبی از ناحیه جنس عالی شروع می‌شود؛ همین طوری تکوّن پیدا می‌کند به جنس...، به انواع متوسطه تا برسد به نوع سافل؛ مگر این جوری است. شما می‌گویید که ما در عالم جعل هیچ ضمنی داشتیم، یک آنی داشتیم، یک رتبه‌ای داشتیم به نام رتبه تعلّق حکم به کلی جنس، بعد شک می‌کنیم. آقا می‌گوید این جوری نیست. ایشان می‌گوید احکام خدا این جوری است. یا می‌خواهد بخورد به فعل من، فعل من را که می‌خواهد لحاظ بکند باید فعل من باشد تا لحاظ بکند. لازمه فعل من بودن تفصل به فصل است. تقوّم به فصل است. لازمه این پس این است که فصل را ببیند ولو بفصلی ما حرف ایشان چه عیبی دارد؟ ما می‌گوییم که نه

س: حرف جعل خارج است دیگه

س: شما می‌گویید که نه، ما می‌دانیم یک زمانی شارع این را تصور کرده؛ انگار که مثلاً شارع می‌آید عین عالم تکوّن وجود می‌آید اول از جنس اعلاء شروع می‌کند می‌رسد به انواع متوسطه، بعد تا برسد به نوع سافل که ما ولو رتبه‌ای یقینی داشته باشیم به این نوع و جنس کلی، این جوری نیست. شارع مقدس یا از من گفته قلّد العالم یا گفته قلّد الاعلم یا گفته أعتق رقبه یا گفته أعتق رقبه مؤمنه؛ در یک آن کن فیکونی آمده این تشریع را کرده، این طور نیست که ما بگوییم که یک جعلی داشته، یک زمانی یقین داشته، این طوری نیست.

ج: نه

س: ما زمان نمی‌گوییم

ج: می‌گوییم که

س: رتبه

س: رتبه هم نمی‌گوییم

س: پس چه می‌گویید؟

س: همین

س: شارع اگر می‌خواست فعل من را لحاظ کند چه جور می‌تواند بدون فصل لحاظ کند؟
اصلاً معنا ندارد فعل من بدون فصل، فعل من را می‌خواهد تأیید کند.

ج: تحقیقش بدون آن

س: آقا، لحاظ فعل من را مولا نمی‌تواند اگر ... حاج آقا، شما ولو بگویید تمام مصلحت
توی حیوانیت است، ولو این‌که بگویید تمام المصلحه توی حیوانیت است این جمع با حرف
ما، ما می‌گوییم تمام مصلحت توی حیوانیت است. مگر ما نمی‌گوییم شارع ممکن است
مطلق وجه الامر ... را ببیند؟ اما این اگر

ج: از مقام شما بعید است این فرمایشات،

س: اما اگر هم بگوید وجه الارض، می‌گوید وجه الارضی که فرق نمی‌کند با شن باشد، با
ریگ باشد، با ماسه باشد، با نمی‌دانم رمل باشد، این جوری می‌بیند. یعنی اطلاقی هم که
شارع دارد می‌بیند در مقام این است که فصل ما را باید ببیند تا فعل من را لحاظ کند. این
اشکال را جواب نمی‌دهید شما

س: مقام امتثال را چه نیازی است بیاورد توی مقام جعل؟

س: بابا! مقام امتثال را نیست، مقام لحاظ است.

س: نه، لحاظ نیست تحقق است

س: بابا! ملحوظ شارع آیا فعل من هست یا نیست؟

س: بله آقا

س: فعل من است خیلی خوب، فعل من آیا بدون فصل فعل من می‌شود یا نه؟ جواب
بدهید

س: تحقیقش هست نه جعلش.

س: بابا! فعل فعل است. تحقق و جعل ندارد. فعل من را می‌خواهد در عالم جعل لحاظ
بکند باید ببیند فعل من است.

س: نه، تحقیقش نه

س: لاجرم وقتی فعل من ملحوظ شارع است باید فصل، ولو به فصل ماء

س: خصائص تحقیقش است.

س: فقط یک چیزی دوباره بگو

ج: فعل شما هست. ولی جنس فعل شما را می‌تواند، ببینید؛ جنس فعل شما را می‌تواند تصور بکند و همان را هم متعلق حکم قرار بدهد ولو می‌داند در همان ظرف که این جنس لایتحقق الا

س: پس دیده، پس دیده، پس دیده فصل إما را....

ج: بابا! دیده ولی أخذ باید بکند؟

س: أخذ بکند یعنی چه؟ همین که دیده تمام است. همین که باید فعل من را ببیند تا وجوب را بیاورد این یعنی به فصل إما دیده

ج: آقای عزیز! آقای عزیز! نمی‌شود آدم جنس را تصور کند و ازاله کند از آن فصولش را؟

س: وقتی می‌خواهم تکلیف بیاورم

ج: بابا! شما که می‌گویید

س: من نمی‌توانم، نمی‌توانم

ج: بابا! عجب است واقعاً! مگر شما وقتی می‌گویید مثلاً جنس انسان چیست؟ می‌گویید حیوان، توی آن حیوان هم باز خصوصیت می‌بینید؟ اگر خصوصیت ببینید که جنسش نمی‌شود که

س: مقام تعریف با مقام

ج: نه، پس نه، این‌ها متبّه است

س:

ج: آقای عزیز! این‌ها متبّه این است که پس للنفسه

س: ما مگر گفتیم لنفس لم یدرک

ج: هان، پس که حالا که ممکن است، احسنتم. ما در مقام جعل حکم چه می‌خواهیم؟ توجه به موضوع و این‌که قابل امتثال باشد.

س: به چی؟ به چی؟ متعلق فعل من است. فعل من را باید ببینند

س: ما هکذا الظن را بخوان

ج: آقای عزیز! می‌دانم فعل شما است. اما آیا شما

س: آن را نمی‌فهمیم، شما حرف را می‌زنید می‌گویید آقا بله، می‌دانم فعل شما است ولی لحاظ نمی‌کنم چون مثل....

س: اصلاً چرا از راه موالی عرفیه وارد نمی‌شوی

س: موالی عرفیه هم همین است. موالی عرفیه هم همین است

س: بیاورید برای من

س: بگو یک بار دیگر

ج: نه، خب فرق نمی‌کند. اگر کسی بخواهد منکر بشود آن‌جا هم منکر می‌شود. بله آن‌جا هم می‌گوید یک غذا یعنی یا غذایی که فصل آنگوشت را دارد یا فصل کباب‌برگ را دارد یا فصل....

س: مگر به شما نمی‌تواند بگوید غذا

س: و الا غذا را حاج آقا این‌جوری ببیند. غذا یعنی آن گوشت...

س: آقا، یک چیزی دیگه، گلابی چیزی

س: گلابی هم نه، گلابی باز نوع است. آن چیزی که مثلاً هنوز مواد عالی، او مواد عالی را دیده، آن مواد عالی که هنوز تقوّم پیدا نکرده

ج: نه، نه، آن که جنس بعید است. آن‌ها جنس بعید است. تعجب‌آور است فرمایشات شما امروز، ببینید؛ شما ببینید؛ بعد از این‌که پذیرفتید للعقل التحليل و التفكيك؛

س: فی مقام تعليل و مقام اطلاق

ج: صبر کنید خب! مگر عقل این‌کار را می‌تواند تفکیک و تحلیل بکند یا نه؟

س: مقام اجرا نه....

ج: اجرا که نمی‌گوییم. همین که می‌پذیرید عقل می‌تواند فعل عبد را تفکیک کند، بگوید این جنسش است، مابه الاشتراکش است با فعل‌های افراد دیگه یا با فعل‌های دیگر، این ما به الامتیازش است. این را می‌تواند بفهمد یا نه؟

س: ما منکر این نیستیم

ج: خب ها! اگر منکر نیستید خیلی خب، حالا که منکر نیستید که وقتی یک فعل را، افعال مکلفین را مولا در نظر می‌گیرد می‌تواند این را تفکیک کند بگوید این قسمت از فعل این آقا و فعل این آقا ما به الاشتراک است، توی همه‌اش هست، این ما به الامتیاز است. که ما به ما به الاشتراک می‌گوییم جنس، به ما به الامتیاز می‌گوییم فصل. خب حالا وقتی که این‌کار را می‌تواند بکند پس ذهن این قابلیت را دارد، این توانایی را دارد. حالا آیا نمی‌تواند امرش را بیاورد روی ما به الاشتراک؟ ولو می‌داند این ما به الاشتراک لایمکن صدوره من العباد، الا به این‌که

س:

ج: حالا که می‌تواند

س: به یک شرط می‌تواند. به شرطی که آن امرین باشد که تصور هذا الجنس، توی مقام تصور شارع می‌تواند اما اگر امر فعلی خارجی باشد که فعل خارجی لاجرم باید به تفصل پیدا بکند این مثل «طر الى السماء» می‌ماند. «طر الى السماء» چطور می‌گویید

تعلّق تکلیف ندارد؟ چون غیرممکن است. این جا هم فرض کلی حیوان را تعلّق قرار بگیرد غیرممکن است

ج: چرا غیرممکن است؟

س: و لذا، و لذا ما هم با شما در، آقای لیاقتی! ما هم با شما در موالی عرفیه شریک هستیم. ما هم می‌گوییم موالی عرفیه ممکن است مطلق بخواند اما می‌گوییم مطلقش به نحوی که ایشان گفت؛ بفصل ما، نه به دون فصل، فرق ما با فرمایش حضرات این است. من و آقای نائینی می‌گوییم آقا، فصل را باید بگوید ولو بفصل ما، ولو بفصل ما باید ببینی چون لازمه تعلّق تکلیف به افعال است. شما می‌گویید نه، ما تصور می‌کنیم، ما می‌گوییم عیب ندارد. اگر امر مولا به تصوّر باشد می‌گوییم می‌توانیم

س: نه، فرقی این است؛ آقای نائینی را می‌کنیم متنفر می‌شویم....

ج: چرا نتواند بیاید؟ این‌ها خلط بین مقامین است.

س: جعل و خارج

ج: بله، آن را تصور می‌کند. البته مولا همان موقع هم می‌داند این وقتی بخواند تحقق پیدا کند در ضمن یکی از فصول است ولی آن‌ها را دخالت نمی‌دهد در حکمش، می‌گوید من این جنس را می‌گذارم بر عهده عبد، قابل امتثال هم که هست. بنابراین این مثل بقیه جهاتی است که انجام یک فعل توقف بر یک مقدماتی دارد. آن‌ها را که لازم نیست که در متعلّق امرش قرار بدهد. خب می‌گوید این مصلحت به این است، من به این امر کردم او هم می‌تواند برود این را بیاورد. خب این جا هم همین جور است. فلذا است حق با این جا همان‌هایی است که قائل به برائت هستند؛ یعنی و خدمت شما عرض شود این دو استدلال دو بزرگوار پذیرفته نیست.

س: تعارض نصّین هم این را می‌گویید؟

ج: هیچ؛ این‌ها فرقی نمی‌کند. ببینید؛ منشأ شکّ ما در این جهت

س: نه، منشأ شکّ

ج: یک وقت اجمال نص است مثل «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً» (نساء/43) صعيد در لغت اجمال دارد

س: آهان! خوب است. این جاها می‌شود، توی اجمال می‌شود. می‌گوییم «صَعِيداً طَيِّباً» یصدق علیه پس ما یقین داریم به لحاظ اطلاق، به لحاظ امر به جنس اطلاق.... به لحاظ امر به جنس نسبت به خصوص فصل شکّ می‌کنیم برائت جاری می‌کنیم، می‌گوییم این جا خوب است. چون «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً» اجمال دارد. اما یک وقت هست تعارض است حاج آقا، تعارض یعنی

ج: تعارض هم مثل همین جا

س: تعارض یعنی این، یعنی این‌که یا باید من ماهیّت اعلمیّت را بیاورم یا ماهیّت عالمیّت را بیاورم. یا بایستی من ماهیّت حیوانیّتی بیاورم که شارع این جوری دیده، حیوان مطلق

دیده، یا باید خصوص آن را بیاورم که مثلاً فرس را دیده، این جاها دوباره آن؛ یعنی اشکال شما توی اجمال نص ممکن است قابل

ج: در همه جا، این فرق نمی‌کند. ببینید؛ در فقدان نص هم همین جور، یعنی اگر ما...

س: ما فقدان نص را می‌گوییم یقین به مطلوبیتی داریم که آن مطلوبیت در ضمن جنس حتماً هست.

ج: بله، بله، توی تعارض نصوص هم مال جاهایی که تعارض نسبت به قیود است؛ یعنی فصول است. خب نسبت به فصول تعارض کرده، پس بنابراین حالا نمی‌دانیم اصلش مسلّم است بر ما؟ در فصول تعارض است.

س: مناشیء آن فرقی نمی‌کند ها!

ج: و قهراً برای هیچ فصلی حجت نداریم چون تعارض کرده،

س: آن وقت این جا باید انحلالی بشوید یعنی توی تکلیف؟

ج: نه، این جا هم همان حرف‌ها است دیگه، حالا نمی‌دانیم. اصل این که مسلّم است مثل این که می‌دانیم مسلّم است که شارع از نماز نمی‌گذرد. این را می‌دانیم. یک روایتی در فلان جا می‌گوید نماز قصر است، یک روایت می‌گوید نماز تمام است. خب این‌ها تعارض می‌کنند. در فصل تعارض می‌کنند در حقیقت، یعنی در تمامیت و قصریت تعارض می‌کنند. در این خصوصیت تعارض می‌کنند.

س: خب اصلاً اشکال ما همین است. اگر

ج: خب نه دیگه، پس بنابراین منشأ شک شما تعارض است. یعنی اگر فقط روایت قصر بود شکی نمی‌کردیم. هم نماز واجب است هم قصر لازم است

س: نه، قصر و تمّم، قصر و تمّم مگر از موارد متباینین نیستند؟

ج: بله؟

س: مگر قصر و تمام که شما دوران پیدا می‌کردید به خاطر تعارض نصوص که یک دلیل می‌گوید که تقصیر کن! یک دلیل می‌گوید که اتمام کن! مگر این‌ها متباینین نبودند؟

ج: آن جا چرا.

س: خب، پس چرا این جا این حرف را نمی‌زنید؟ آن جا هم بگویید مطلق نماز که واجب است را من می‌دانم.

س: نسبت به این قید

ج: نه، شما جنسش را از راه این روایت نمی‌خواهید به دست بیاورید. جنسش را از خارج بدانید که الصلاة لا تترك بها. آن جنس، پس گفته صلاة، چه در ضمن هر چی هر فصلی می‌خواهد باشد این یک چیزی نیست که ترک شدنی باشد

س: آن همین علم اجمالی است دیگه....

ج: نه، می‌دانم.

س: می‌شود همان اقل ما که یقینی است

ج: ببینید؛ آن پس اصل الصلاة را می‌دانم واجب است. خصوصیت این یا او را نمی‌دانم. این فصل است یا آن فصل است. آقایان این‌جا می‌گویند در این موارد ما چکار می‌کنیم؟ ما برائت جاری می‌کنیم می‌گوییم می‌خواهی قصر بخوان می‌خواهی تمام بخوان

س: نتیجه‌اش می‌شود تخییر

ج: تخییر است.

س: این‌جا بله، این‌جا دوران بین قصر و تمم است. آن‌جا بیان مطلق و مقید است.

ج: خب این فرمایش.... این بحث در حقیقت تمام شد

س: وارد این بحث نمی‌شویم

ج: کدام؟

س: تعیین و تخییر....

ج: چرا، از این‌جا وارد بحث، خب بعد ایشان فرموده که، بعد که فرموده که «ثم إنه (ره) قسم دوران الأمر بين التخییر و التعیین إلى أقسام ثلاثة، و اختار فی جميعها الحكم بالتعیین. و حيث ان التعرض لذكر الأقسام و ما لها من الأحكام مما تترتب عليه فوائد كثيرة فی استنباط الأحكام الشرعية، فنحن نتبعه فی ذكر الأقسام و نتكلم فی أحكامها حسب ما يساعده النظر فنقول»؛ که ما عرض‌مان هم این است که از نظر منهاجی بحث تطفلی به مناسبت؛ نه؛ خودش یکی از موارد شک است دیگه، اگر شک کردیم به این تعیین و تخییر حکم، وظیفه چیه؟ ما احکام شکوک را داریم بیان می‌کنیم در شبهات حکمیه دیگه،

س: خب بحث اقل و اکثر تعیین و تخییر است دیگه

ج: نه دیگه، این اقل و اکثر دیگه نیست آن

س: اقل و اکثر در مقام مگر آقای صدر سه قسم می‌کند؛ قسم دومش را تعیین تخییر را نمی‌آورد توی همین اقسام اقل و اکثر

ج: نه، او خودش

س: شهید صدر

ج: آن جدا مطرح می‌کند

س: تصریح‌شان است نه، می‌گوید دوران بین التعیین و التخییر قسم ثانی از این سه قسم می‌آورد. آقای صدر در بحث اقل و اکثر ارتباطی یکی‌اش می‌گوید قبلی بود

ج: مگر الان آقای نائینی را نخواندیم مگر؟ فرمود این از باب دوران امر بین اقل و اکثر نیست.

س: نه، نه، یعنی ظاهرش هست اما باطناً نیست

ج: باطن حالا بله، آن عیب ندارد.

س: خب همین است پس تتبعی نشد بحث، شهید صدر اصلاً؟

ج: نه، تطفل از این بحث که، ببینید؛ در ضمن او گفت حالا پس این را ...، نه، این خودش مستقلاً عنوان باید پیدا بکند و بحث بشود از آن، این مهم نیست حالا، این جهت مهم نیست.

خب حالا دوران موارد دوران امر بین تعیین و تخییر که حالا این جا ما عادت کردیم تعیین و تخییر، تخییر و تعیین، این جا تغییر به تخییر و تعیین می‌کند. حالا تعیین و تخییر، ما عادت به آن جور بیان کردیم راحت‌تر است گفتنش مثل این که، سه جور ما دوران امر بین تعیین و تخییر داریم.

یکی دوران امر بین تعیین و تخییر در مقام جعل. مثلاً نمی‌دانیم مولا در روز جمعه فرموده صلّ صلاة الجمعة علی نحو التعیین؟ یا فرموده صلّ إما صلاة الجمعة و إما صلاة الظهر؟ تخییر است. این یک نحو، حالا اگر شک کردیم در این جاها وظیفه چیه؟

قسم دوم؛ قسم دوم این است که حالا... پس قسم اول این شد؛ در مقام جعل در احکام واقعیّه.

قسم دوم دوران امر بین تعیین و تخییر است در احکام ظاهریّه؛ مثل این که نمی‌دانیم مولا قول اعلم را فقط حجت قرار داده یا نه قول اعلم و غیراعلم گفته از هر کدام می‌خواهی تخییر کنید، تقلید کنید؟ این هم به یک لسان واقعی است ها! همان‌طور که در محل خودش گفته شده، منتها واقعی در مقام طرق و تنجیز و این‌ها است. ما نمی‌دانیم متعیناً شارع قول اعلم را منجز و معذر قرار داده یا قول فقیه عادل را؟ اگر قول فقیه عادل را قرار داده باشد نتیجه‌اش تخییر است. از اعلم به غیراعلم هر کدام خواست تقلید می‌کند. اگر خصوص اعلم را منجز و معذر قرار داده باشد خی تعیین است. این هم یک قسم است که این‌ها؛ خب می‌دانید این‌ها خیلی مهم هستند و موارد فراوانی است که ما به این نیاز داریم. یعنی در باب ولایت فقیه هم همین جور است. آن جا هم به یک لسان به تعیین و تخییر برمی‌گردد. مثلاً می‌دانیم شارع انتظام جامعه را رها نکرده، نفرموده در عصر غیبت من کار ندارم به انتظام داشتن و هرج و مرج و فلان و این‌ها، اما آیا متکفل این را خصوص فقیه مثلاً حالا باز قیود دیگر؛ فقیه اعلم یا اکفاً؛ حالا یا چیزهایی است که ...، یا مطلق فقیه قرار دادیم یا مطلق کسی که توانایی انتظام دادن را دارد ولو فقیه نباشد. به تقلید می‌آید احکام را تقلید می‌کند و انتظام می‌دهد به جمع، چه کار کرده شارع؟ خب این جا هم دوران امر بین تعیین و تخییر است دیگه و یکی از بیانات قوی برای کسانی که در این موارد تعیینی هستند همین بیان است برای این که فقیه اکفاً مثلاً یا اعلم باید متکفل بشود.

قسم سوم این است که دوران امر بین تعیین و تخییر در مقام امثال و تراجم وظائف است. مثل این که حالا مثالی که آقایان معمولاً می‌زنند دو نفر دارند غرق می‌شوند. خب

إنقض هذا، إنقض هذا را دارد. منتها قدرت بر إنقض و انقاض هر دو نداریم. حالا احتمال می‌دهیم یکی از آن‌ها که مشخصاً مثلاً اسمش زید است؛ این مثلاً شخصیتی است که شارع لایرضی در هیچ (حالا گفتند نبی) ما هم حالا این‌جا نبی دارد غرق می‌شود نمی‌تواند خودش را نجات بدهد. یا تخییر است یا احتمال می‌دهیم که این نبی باشد و متعین باشد که این باید چون مصلحتش اهم است

س: انبیاء غرق نمی‌شوند؟

ج: بله؟ نبی خودش را نتواند نجات بدهد، حالا می‌شود البته این‌که بنا ندارند گاهی از علوم غیبی‌شان استفاده بکنند...

س: کسی شنا بلد نباشد حاج آقا، این نقص است.

ج: نه، نه، نقص نیست، نقص نیست. حالا یک وقتی در احوالات حاج آقا بزرگ تهرانی قدس سره صاحب همین الذریعه و طبقات و اعلام شیعه و این‌ها رضوان الله علیه؛ کسی نقل کرده، این را ظاهراً آیت‌الله زنجانی توی همین جرعه‌ای از دریا گمان کنم ایشان نقل کردند. آن‌جا به سند معتبر از ایشان نقل می‌کنند که خلاصه یک کسی می‌گوید ما می‌رفتیم سامراء، در یک چیزی بودیم، خلاصه دریا بوده توی همان دجله می‌رفتند. خلاصه چی شده و این‌ها افتادند توی همان دجله و دیدیم یک پیرمردی هی می‌رود زیر آب درمی‌آید فلان، خلاصه ایشان را (یک چیزی هم این‌جوری گرفته به خودش) بالاخره نجاتش دادند و فلان، بعد معلوم شد که ایشان اسم اعظم را بلد است، دارد و با اسم اعظم خب خیلی می‌شود کن فیکون کرد عالم را، اما استفاده نمی‌کرده، حالا این هست. بعضی‌ها خدای متعال یک چیزهایی به آن‌ها می‌دهد ولی مشروط به این است که استفاده نکن؛ یا برای خودت یا برای دیگران هم استفاده نکن که آن مثلاً چیزی دارد که آدم خیلی بخواهد حالا این را، دانستن البته آدم یک چیزی است حالا، یعنی به یکی می‌خواهد یک چیزی را بدهد

س: آقا بزرگ بود ایشان گفته بودند؟

ج: بله، بله،

س: کی بودند؟

ج: البته دارد که حالا داستان‌ش خیلی مفصل است. ایشان هی رفت، می‌پرید فلانی را نجات می‌داد، او را نجات می‌داد و آخر خودش گرفتار شد. حالا من هم خیلی نمی‌دانم حالا این اسم اعظم را، حالا آن اسم اعظم چیز، این‌ها خودش مراتبی دارد. چه جوری است و این‌ها. علی‌ای حال این سه قسم است. حالا این سه موردی که آقای نائینی فرموده ما دوران امر بین تعیین و تخییر می‌شویم تک‌تک این‌ها را حالا مورد بحث قرار دادند که حالا ان شاء الله از جلسه بعد ما وارد این سه قسم خواهیم شد ان شاء الله و بحث‌های خیلی مهم و به درد بخوری هست این‌ها.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین